

جزوهٔ جمع بندی

روز  
آن

(بیت و یک لقمه)

دکتر علی رضا جعفری

فرشته پیام آور	۱	استغنا
کسانی که سیر و سلوک آن ها به سوی حق کند است.	۲	اشتیاق
کمال توجه بنده به حق و یقین بر این که خداوند در همه احوال عالم بر ضمیر اوست،.....	۳	بدحالان
بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا	۴	بی خودی
پی بردن به حقایق	۵	تجربید
متضاد مرید و سالک	۶	تفرید
حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن	۷	خانقاه
عارف کامل و مرشد	۸	خوش حالان
کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی	۹	سروش
ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خدا، خالی شدن قلب سالک از آن چه جز خداست	۱۰	مراقبت
رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند	۱۱	مرشد
دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، گم شدن عارف در معروف	۱۲	مغان
محلّی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند	۱۳	مکاشفت

پشت، بالای کمر	۱	آخره
برآمدگی پشت پای اسب	۲	غارب
چنبره گردن، قوس زیر گردن	۳	کله
هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم	۴	گرده
میان دو کتف	۵	وقب

ورطه / ورته	عیال / ایال	تسلا / تصلا	تل و تپه / طل و تپه	نسیان / نصیان
مهلكه / محلکه	محال / مهال	محنت / مهنت	تحیر / تهیر	مهیا / محیا
زهی / ذهی	رزاق / رذاق	خزلان / خزلان	مخذول / مخزول	غوک / قوک
شندرغاز / شندرغاز	گرامت / قرامت	اوان و هنگام / عوان و هنگام	ملتفت / ملطفت	سنان / ثنان
وقاحت / وقاقت	محاوړه / مهاوړه	موحش / موهش	بدیهه / بدیحه	حلبی / هلبی
حاذق / حازق	قنداق / قنداغ	سندروس / سندروص	سوغات / سوقات	خطوات / خطواط

الم / علم	به جنگ، هیچ سپه بی (علم / الم) نمی آید	هایل /	ای به شده از دست تو صد عَلت (حایل / هایل)
	هرگز (المی / علمی) چو فرقت جانان نیست	حایل	به وصل، حیرت و در هجر، شوق (حایل / هایل) ماست
مأمور / معمور	راه دین (مأمور / معمور) باشد تا تو باشی راهبر	بحر / بهر	صد خار را ز (بحر / بهر) گلی آب می دهند
	زان که این چرخ به هر وقتی (مأمور / معمور) قضاست		جود دستت (بحر / بهر) را نگذاشت آبی در جگر
صلاح / سلاح	(صلاح / سلاح) ما همه در گوشه خرابات است	فراق /	زنده مرد از غیر حق دارد (فراق / فراغ)
	مرا زبان چو خنجر کفایت است (صلاح / سلاح)	فراغ	ماتم سراسر خانه من در (فراق / فراغ) روی تو
سور / صور	از (سور / صور) قیامت هم بیدار نمی گردم	قرض /	در زیر بار (غرض / قرض) نماند کف کریم
	درمام و درد و نیک و بد و (صور / سور) و شیونم یکی ست	غرض	غم منصور که دارد غرض عشق این است
حرص / حرص	دل در قفس نبینم جان در (حرص / حرص) ندارم		
	ز موج بی قراری (حرص / حرص) آسودن نمی داند		

زمینهٔ داستانی:	زمینهٔ ملی و میهنی:
زمینهٔ قهرمانی:	زمینهٔ خرق عادت (شگفت آوری):
همم دین و هم فره ایزدی ست / همم بخت نیکی و هم بخردی ست	هر آن تن که چشمش سنان تو دید / که گوید که او را روان آرמיד؟
بیامد سیه دیو با ترس و باک / همی باسماں بر پراگند خاک	به شاهی نشست از برش کیقباد / همان تاج گوهر به سر برنهاد
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد / سده نام آن جشن فرخنده کرد	نهاد آن بن نیزه را بر زمین / ز خاک سیاه اندر آمد به زین
شوم گرد گیتی برآیم یکی / ز دشمن به بند آورم اندکی	به پیش جهاندار پیروزگر / نه گوپال باید نه بند کمر
خداوند شمشیر و زرینه کفش / فرازندهٔ کاویانی درفش	دو مار سیه از دو کتفش برست / غمی گشت و از هر سوی چاره جست
وگر باره زیر اندرش آهن است / شگفتی روان است و رویین تن است	بدان باغ رفتی به نوروز شاه / دو هفته ببودی بدان جشن گاه

توضیحات مهم	<p><b>چهارپاره (دوبیتی های پیوسته):</b></p> <p>از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است که هر بند شامل چهار مصراع است که قافیه ها در پایان مصرع های دوم و چهارم دیده می شوند.</p> <p>محتوا: طرح مضامین سیاسی و اجتماعی</p> <p>رواج: از دوره ی مشروطه تا کنون</p> <p>شاعران: محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، فریدون مشیری، فریدون توللی</p>
	<p><b>رباعی از قالب های شعری مورد استفاده در ادبیات انقلاب اسلامی است.</b></p> <p>رباعی سرایان انقلاب: سلمان هراتی، مصطفی علی پور، محمد علی مجاهدی، مصطفی محدثی خراسانی</p>
	<p><b>مولوی</b> در نیشابور با <b>عطار</b> ملاقات کرد و عطار کتاب <b>اسرارنامه</b> را به او هدیه داد. مثنوی معنوی یادگار ایام همدمی مولانا با <b>حسام الدین چلیپی</b> است. حسام الدین از مولانا درخواست کرد کتابی به طرز <b>الهی نامه ی سنایی</b> یا <b>منطق الطیر عطار</b> به نظم آورد.</p>

<input type="checkbox"/> حسن تعلیل <input type="checkbox"/> مجاز <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	بیرون ز شرح، جلوه روی تو دیده ام / زان رو ز وصف حسن تو کوتاه شد زبان
<input type="checkbox"/> حسن تعلیل <input type="checkbox"/> تشبیه <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	با قد تو صنوبر در چشم ما نیاید / او کیست تا قدت را قائم مقام باشد
<input type="checkbox"/> حسن تعلیل <input type="checkbox"/> استعاره <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	از آن هر لحظه بینی تازه تر داغ دل لاله / که بلبل روز تا شب ناله های عاشقان دارد
<input type="checkbox"/> اغراق <input type="checkbox"/> حس آمیزی <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	زان می که گر سرشکی از آن درچکد به نیل / صد سال مست باشد از بوی او نهنگ
<input type="checkbox"/> حس آمیزی <input type="checkbox"/> تشبیه <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	کسی چه تحفه به بازار روزگار برد / که گل ز سردی بازار رنگ می بازد
<input type="checkbox"/> مجاز <input type="checkbox"/> حس آمیزی <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	سر به سر گشتم جهان را خشک و تر دیدم بسی / جز جمال او به چشم تر نمی آید مرا
<input type="checkbox"/> تشخیص <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	از دور همتی بکن ای ابر نوبهار / نزدیک شد که دود برآید ز کشت ما

یادداشت:

معهود	۱	نامه کوتاه، یادداشت
مألوف	۲	آزردگی، ماندگی، به ستوه آمدن
دستوری	۳	گناه
دستور	۴	پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.
عنایت	۵	خو گرفته
انابت	۶	شیر
وزر	۷	اجازه، وزیر
وبال	۸	سرانگشت، انگشت
هژیر	۹	سرزنش
هژبر	۱۰	توجه
ملامت	۱۱	نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک
ملالت	۱۲	بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
توقیع	۱۳	عهدشده، شناخته شده، معمول
رقعه	۱۴	توجه، لطف، احسان
بنان	۱۵	رخصت، اجازه دادن
بنات	۱۶	مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن
تلطف	۱۷	سختی و عذاب، گناه
التفات	۱۸	جمع بنت، دختران
کلاف	۱۹	خوب، پسندیده؛ چابک، چالاک
لفاف	۲۰	مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا	۱	گرچه صائب شود از من گره عالم باز / عاجز قوت سرپنجه تقدیرم من
كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةً الْمَوْتِ	۲	خداوند خداوندان و صورت ساز بی صورت / چه صورت می کشی بر من تو دانی من نمی دانم
يَا مَلَائِكَتِي قَدْ إِسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ	۳	آدمی گر خون بگیرد از گران باری رواست / کان چه نتوانست بردن آسمان بر دوش اوست
إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ	۴	دل به دشمن چون ملایم شد مصفا می شود / سنگ با آتش چو نرمی کرد مینا می شود
و فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ	۵	از روی مصلحت چو ز خاک آدم آفرید / خاک درش ملائکه را سجده گاه کرد
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا	۶	خداوندی که آدم را به تعظیم / ز راه وحی اسما داد تعلیم
الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ	۷	رهایی نیابد کس از دست کس / گرفتار را چاره صبر است و بس
إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ	۸	سالها دل طلب جام جم از ما می کرد / وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا	۹	گر خار یا گلیم سرانجام نیستی است / در باغ دهر هیچ گلی نیست پایدار
الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ	۱۰	قبول است اگرچه هنر نیستش / که جز ما پناهی دگر نیستش

### نکته اول:

۱- کدام بیت با بیت زیر، قرابت مفهومی دارد؟

«بری دان ز افعال چرخ برین را / نشاید ز دانا نکوهش بری را»

- ۱) چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد / من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
- ۲) چشم گشایش از فلکم نیست زان که بخت / در کار نفکند گرهی را که وا شود
- ۳) گشایش گره کار خود ز چرخ مجوی / سپهر چون بگشاید گره که خود گره است
- ۴) در جهان یک آشنا نگذاشت چرخ / چرخ را گویی جز این کاری نماند

<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> وابسته وابسته	<input type="checkbox"/> مفعول	ما را ز طاق ابروی جانان گریز نیست
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> نقش مسند	<input type="checkbox"/> نقش «تکرار»	من با تو تو با که عشق بازی
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> جهش ضمیر	<input type="checkbox"/> حذف فعل	آه ای شب سیه‌رو پایانت نیست جایی
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> قید	<input type="checkbox"/> «نهاد + مفعول + مسند + فعل»	چه داند بی خبر خون خوردن عشق
				تا رُخت ببند و از دست بیفتد قلمش
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> دو جمله وابسته	<input type="checkbox"/> «نهاد + مسند + فعل»	ما نباشیم که باشد که جفای تو کشد
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> مضاف الیه مضاف الیه	<input type="checkbox"/> صفت مضاف الیه	غم این کار نشاط دل غمگین من است
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> شیوه بلاغی	<input type="checkbox"/> نقش تبعی	دل‌ها همه آب گشت و جان‌ها همه خون
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> معطوف	<input type="checkbox"/> ترکیب اضافی	عصا در دست و پشتش خم گرفته
<input type="checkbox"/> هیچکدام	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> دومی	<input type="checkbox"/> اولی	<p>چشم خوش آن دلبر فتان</p> <p>گل سرخ آن چمن</p>

یادداشت:

نام شاعر	نام اثر	موضوع	نظم و نثر
سعدی			
عطار			
مولوی			
جامی			

نظم و نثر			
گوشواره عرش	همصدا با حلق اسماعیل	ماه نو و مرغان آواره	اتاق آبی
مرصاد العباد	تمهیدات	روضه خلد	دری به خانه خورشید
ماه نو و مرغان آواره	اتاق آبی	دیوار	سیاست نامه
روضه خلد	دری به خانه خورشید	لطایف الطوایف	پیامبر و دیوانه
دیوار	سیاست نامه	گوشواره عرش	همصدا با حلق اسماعیل
لطایف الطوایف	پیامبر و دیوانه	مرصاد العباد	تمهیدات

ارزیابی شتاب زده - در حیات کوچک پاییز در زندان - همصدا با حلق اسماعیل - کویر - از پاریز تا پاریس - جوامع الحکایات - اسرار التوحید - فی حقیقه العشق -

تمهیدات - سانتاماریا - من زنده ام - لطایف الطایف - حملۀ حیدری - اتاق آبی - مرصاد العباد - روزها

جهان	داستانی	حماسی	انقلاب اسلامی	پایداری	غنایی	زندگینامه و حسب حال	تعلیمی

<input type="checkbox"/> اسلوب معادله <input type="checkbox"/> تلمیح <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	با قد خم شده مغلوب هوا چند شوی / خاتم خویش برآر از کف این اهرمان
<input type="checkbox"/> اسلوب معادله <input type="checkbox"/> تشبیه <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	در وطن آسوده باشد تا هنرور ناقص است / چون گهر گردید کامل می شود زندان صدف
<input type="checkbox"/> مجاز ( ) <input type="checkbox"/> واج آرای <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	نه ز دست نوجوانان به چمن شدم ولیکن / هوس جمال جانان نرود به رنگ و بویی
<input type="checkbox"/> جناس <input type="checkbox"/> اسلوب معادله <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	دل خراب من از عشق کی شود خالی / چرا که جایگه گنج کنج ویران است
<input type="checkbox"/> ایهام <input type="checkbox"/> ایهام تناسب <input type="checkbox"/> استعاره <input type="checkbox"/> هر سه	خسرو آن است که چون ملک وصال دریافت / لعل شیرین تو را دید و شکر گرد آورد
<input type="checkbox"/> ایهام <input type="checkbox"/> ایهام تناسب <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	در تابم از دو سنبل هندوت کز چه روی / سر بر کنار نسترن و ارغوان نهاد
<input type="checkbox"/> تشبیه <input type="checkbox"/> متناقض نما <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	مومنی کاو دل به دست عشق بت روی سپرد / گر به کفر زلفش ایمان آورد کافر شود
<input type="checkbox"/> پارادوکس <input type="checkbox"/> کنایه <input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام	هست بیماری مرا صحت چو چشم دلبران / می شوم معمورتر چندان که ویرانم کنند

یادداشت:

بزرگداشت، گرامیداشت	۱	قفا
فرارسیدن هنگام غروب یا شب	۲	قبا
شایسته تر، سزاوارتر	۳	آورند
درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته	۴	آوند
پیشانی	۵	اعراض
عهده دار شدن	۶	اعزاز
آونگ، آویزان، آویخته	۷	اوان
پشت گردن؛ دنبال و پی	۸	اولی
بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد	۹	تکفل
واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته	۱۰	تکلف
پیشانی	۱۱	جمال
پاک و بی عیب	۱۲	جلال
وقت، هنگام	۱۳	پگاه
شان و شوکت، فروشکوه وزیبایی	۱۴	بی گاه
باصفا، خوش آب و هوا، خرم	۱۵	درهم
نوعی جامه جلو باز که دو طرف جلوی آن با دکمه بسته می شود.	۱۶	دینار
رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل	۱۷	جبهه
زیبایی، زیبایی ازلی خداوند	۱۸	جبین
صبح زود، هنگام سحر	۱۹	نزه
روی گردانی از کسی یا چیزی، روی گردانی	۲۰	منزه

<input type="checkbox"/> صفت پرسشی	<input type="checkbox"/> صفت مبهم	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	کدام روز دگر جان به کار باز آید
<input type="checkbox"/> جمله غیر ساده	<input type="checkbox"/> واژه دوتلفظی	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	چون نمی دزدیم رخت از پاسبان اندیشه نیست
<input type="checkbox"/> وابسته وابسته	<input type="checkbox"/> واژه دارای هم آوا	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	نزدیک لاله برد صبا باد سرد من
<input type="checkbox"/> تحول معنایی	<input type="checkbox"/> دو ترکیب وصفی	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	سپر شوم که به هر سینه زخم آن نرسد
<input type="checkbox"/> دو مسند	<input type="checkbox"/> دو نوع «ان»	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	بهاران که خندان شدی نسترن چو مینا شدی دشت و مینو چمن
<input type="checkbox"/> حذف به قرینه لفظی	<input type="checkbox"/> وابسته وابسته	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	همچو گل صدگونه رنگ آورده ای
<input type="checkbox"/> نقش متمم و شبه جمله	<input type="checkbox"/> رابطه تضمن	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	آری مراد مست نباشد مگر شراب
<input type="checkbox"/> فعل مجهول	<input type="checkbox"/> مسند	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	رفته شد باغ و فتنه شد خفته
<input type="checkbox"/> مسند	<input type="checkbox"/> مضارع التزامی	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	عمر شد، کی درد را مرهم کنی
<input type="checkbox"/> اولی	<input type="checkbox"/> دومی	<input type="checkbox"/> هردو	<input type="checkbox"/> هیچکدام	همین هفت مولف کتاب فارسی نگاه گرم آن زیبا رو

یادداشت:

گرچه معشوقی لباس عاشقی پوشیده ای / آن که از خود جلوه ای بر خود تمنا کرده ای	۱۱	كُلُّ إِنَاءٍ يَتْرَشِحُ بِمَا فِيهِ
عاشقان را کشته می بینند خلق / بشنو از سعدی که جان پرورده‌اند	۱۲	إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشِقَهُ وَ عَشِيقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مَحَبِّي وَ أَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مَحَبُّ لَكَ أُرَدْتُ أَوْ لَمْ تُرِدْ.
دل منه بر اختر دولت که در هر صبحدم / مشرق دیگر بود خورشید عالم‌تاب را	۱۳	وَ بَدَلْ مَهْجَتَهُ فَبِكَ لَيْسَتَنْقَدِ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ
به کیوان برکشی آن را که خواهی / به خذلان درکشی آن را که خواهی	۱۴	الَا بَذَكَرَ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ
نوری که بود روشن از او دیدهٔ عالم / چون مهر جهان تاب عیان است و عیان نیست	۱۵	كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ
شمع بینش شود از خاک شهیدان روشن / نرگس از تربت این طایفه بینا خیزد	۱۶	وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
دل چو بی عشق شود هیچ کم از زندان نیست / چاه، مصر است اگر یوسف کنعان آن جاست	۱۷	شرف المكان بالمكين
ز دل زبانهٔ آتش که در دهان من است / به شرح داغ دل آتشین زبان من است	۱۸	الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ
آن برف گوید دم‌به‌دم بگدازم و سیلی شوم / غلتان سوی دریا روم من بحری و دریایی‌ام	۱۹	تَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءٍ
به شهر و کوه و صحرا هر که بینی / زبان دل به ذکرت گرم دارد	۲۰	لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ

نکتهٔ دوم:

۲- مفهوم سرودهٔ زیر با همهٔ ابیات تناسب دارد؛ به جز:

«چشم‌ها را باید شست ، جور دیگر باید دید»

- (۱) آخر به وصل شمع چو پروانه می رسد / هر دیده را که روشنی دل بر پر است
- (۲) اثر از سبزهٔ بیگانه در این گلشن نیست / چشم گستاخ تو را آینه در زنگار است
- (۳) در چشم پاک بین نبود رسم امتیاز / در آفتاب سایهٔ شاه و گدا یکی است
- (۴) در چشم عارفی که به مغز جهان رسید / صبح نشاط با کف دریا برابر است

### ۳- مفهوم کدام بیت با بقیه ابیات ، متفاوت است ؟

- ۱) آتش سردی که بگدازد درون سنگ را / هر که را بوده است آه سرد ، می داند که چیست
- ۲) قطره ای از باده عشق است صد دریای زهر / هر که یک پیمانہ زین می خورد می داند که چیست
- ۳) قدر دان بحر گوهر خیز غواص است بس / درد می داند که در هر قطره خونم دلی است
- ۴) گلشن حسنی ولی بر آه سرد ما مخند / آه اگر یابی که تأثیر هوای سرد چیست

### ۴- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات، تفاوت دارد ؟

- ۱) تشنه چشمان را ز نعمت سیر کردن مشکل است / دشت اگر دریا شود ریگ روان سیراب نیست
- ۲) سیر چشمی می کند دل را ز دنیا بی نیاز / گوهر قانع ز روی تلخ دنیا فارغ است
- ۳) چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر / برگ سبزی از گلستان خون بهای ما بس است
- ۴) سیر چشمانیم ، ما را بر زر گل چشم نیست / برگ سبزی از گلستان خون بهای ما بس است

نکته سوم:

### ۵- بیت زیر با کدام بیت ، قرابت مفهومی دارد؟

« اگر چه تلخ باشد فرقت یار / در او شیرین بود امید دیدار »

- ۱) وصال گل به کسی می رسد که چون شبنم / به گلشن آینه بی غبار می آرد
- ۲) دل بیدار می باید وصال زلف جانان را / ره خوابیده را طی کردن از شبگیر می آید
- ۳) حکایت شب هجران فرو گذاشته به / به شکر آن که بر افکند پرده روز وصال
- ۴) وصال قامت چون شمع او گر در نظر داری / کنار حسرتی آماده چون محراب می باید

### ۶- مفهوم همه ابیات یکسان است؛ به جز:

- ۱) تو، گر، به رقص، نیایی شگفت جانوری / از این هوا که درخت آمده است در جولان
- ۲) زمین مرده شد از نوبهار زنده و ما / به خواب بی خبری همچو نقش دیواریم
- ۳) جایی که سرو بوستان با پای چوبین می چمد / ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را
- ۴) چوش گل ، دیوار و در را در سماع آورده است / کم نه اید از مشت گل ، در این بستان کنید

استشمام	۱	سریع، آسان
شامه	۲	دوری، جدایی
تقریر	۳	آرزومند، مشتاق
تقریظ	۴	حس بویایی
خیر خیر	۵	بی نیازی، توانگری
خیره	۶	بیان، بیان کردن
دستاورد	۷	مطلبی ستایش آمیز دربارهٔ کتاب، نوشته و مانند آنها.
دست‌مایه	۸	آسایش، آسودگی
شایق	۹	محل عبور، گذرگاه
فایق	۱۰	مانند و همانند
شبح	۱۱	بویدن
شبه	۱۲	دارای برتری، مسلط، چیره
شبگرد	۱۳	سرگشته، حیران، فرومانده
شبگیر	۱۴	سرود، نغمه، آواز خوانی، دستگاه موسیقی
فراغ	۱۵	پرستشگاه، محل عبادت
فراق	۱۶	نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید
معبد	۱۷	آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایهٔ موهوم از کسی یا چیزی
معبر	۱۸	شبرو
غنا	۱۹	سرمایه
غنا	۲۰	سحرگاه، پیش از صبح

پیراھن تیزی / پیراھن طوزی	تپش / طپش	ملاحت / ملاءت	حلاوت / ہلاوت	کراہیت / کراحت	احرار / اہرار
قریحہ / قریبہ	رذائل / رزائل	ذکاوت / زکاوت	بذلہ گو / بزلہ گو	وزر / وذر	دغل / دقل
قوز / غوز	سیادت / سیادت	حلول / ہلول	مرہم / مرحم	رشحہ / رشہہ	خارہ / خواریہ
مایحتاج / مایہتاج	داعیہ / دائیہ	اتراق / اطراق	طیلسان / تیلسان	صفوت / سفوت	حلیہ / ہلیہ
ہتاکی / حتاکی	مواہب / مواحب	ضماد / زماذ	کازیہ / کاذیہ	ضجہ / زجہ	غاشیہ / قاشیہ
چغندر / چغندر	حمایل / ہمایل	بالبداہہ / بلبداہہ	بحبوحہ / بہبوحہ	ذلہ شدن / زلہ شدن	عاریہ / آریہ
محظوظ / محضوض	بقولات / بغولات	دیلاق / دیلاغ	چلاق / چلاغ	آلوی برغان / آلوی برقان	

مہمل /	پیش لیلی والہ (مہمل / محمل) نمی باید شدن
محمل	چون تو فرمان ندهی کار بماند (مہمل / محمل)
غریب /	ہم شہری اند مردم و ما در میان (غریب / قریب)
قریب	من این دعا به اجابت، (غریب / قریب) می دانم
سمن /	روید (سمن / ثمن) از خاک و می از تاک
ثمن	مشک از خط تو یافته (ثمن)
مستور /	روی تو به پردہٴ جہان شد (مستور / مسطور)
مسطور	به فتح تو شدہ اوراق آسمان (مستور / مسطور)
خواستن /	زاهد (نخواست / نخاست) دنیی و عقبی امید داشت
خاستن	ز عشاق مشتاق فریاد (خواست / خاست)

خواستنی، فریبا، مرده، نیکو، سهمگین	همه انواع صفت بیانی:	<input type="checkbox"/> درست	<input type="checkbox"/> نادرست
درد تو دوی این دل رنجور است وصل تو شفای جان هر مهجور است	<input type="checkbox"/> ترکیب وصفی:	<input type="checkbox"/> ترکیب اضافی:	<input type="checkbox"/> وابسته وابسته:
دشمن خون خوار را کوته به احسان ساز دست	<input type="checkbox"/> «نهاد + مفعول + مسند + فعل»	<input type="checkbox"/> دشمن: مفعول	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
دمی ندیم اسیران قید محنت باش	<input type="checkbox"/> واژه «ممال»	<input type="checkbox"/> ۲ وابسته وابسته	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
برون از خود ندارد چاره ای درد دل عاشق	<input type="checkbox"/> «نهاد + مفعول + فعل»	<input type="checkbox"/> ترکیب وصفی و اضافی	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
مار اگر گوید که مارم بشنو و باور مکن	<input type="checkbox"/> دو جمله غیر ساده	<input type="checkbox"/> دو جمله وابسته	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
تو فکندی و گذشتی چو زدی با تیرم	<input type="checkbox"/> ضمیر در نقش مفعول	<input type="checkbox"/> حذف مفعول	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
عسس بیدار ماند آری چه نیکوست برای خفتگان بیدار بودن	<input type="checkbox"/> ترکیب وصفی و اضافی	<input type="checkbox"/> شبه جمله	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
به دریا در گهر جفت نهنگ است امروز امیر وقت به حاجب دهد پیام	<input type="checkbox"/> دریا و گوهر: متمم	<input type="checkbox"/> امیر: شاخص	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام
چند سال تلاش تقریبا شبانه روزی همان سالهای دور تبعید	<input type="checkbox"/> اولی	<input type="checkbox"/> دومی	<input type="checkbox"/> هردو <input type="checkbox"/> هیچکدام

یادداشت:

چشمه	در امواج سند	
دیوار	کبوتر طوق دار	
سفر به بصره	آذرباد	
طوطی و بقال	مست و هشیار	
خسرو	دماوندیه	
سه پرسش	گذر سیاوش بر آتش	
قاضی بست	خوان هشتم	
زاغ و کبک	کباب غاز	

وادی اول:	وادی دوم:
وادی سوم:	وادی چهارم:
وادی پنجم:	وادی ششم:
وادی هفتم:	

صد بلا در هر نفس اینجا بود / طوطی گردون، مگس اینجا بود	آه باشد، درد باشد، سوز هم / روز و شب باشد، نه شب نه روز هم
هفت دریا یک شمر اینجا بود / هفت اخگر یک شرر اینجا بود	عشق اینجا آتشست و عقل دود / عشق کامد در گریزد عقل زود
گر درین دریا هزاران جان فتاد / شبمنی در بحر بی پایان فتاد	گر فرو شد صد هزاران سر بخواب / ذره‌ای با سایه‌ای شد ز آفتاب
گر بدو گویند مستی یا نه‌ای / نیستی گویی که هستی یا نه‌ای	صد هزار اسرار از زیر نقاب / روز می‌بنمایدت چون آفتاب
گر شد اینجا جزو و کل کلی تباه / کم شد از روی زمین یک برگ کاه	عاشقم اما ندانم بر کی‌ام / نه مسلمانم نه کافر، پس چی‌ام
سر ذراتش همه روشن شود / گلخن دنیا برو گلشن شود	چون نماند هیچ معلومت به دست / دل بباید پاک کرد از هر چه هست
روی‌ها چون زین بیابان درکنند / جمله سر از یک گریبان برکنند	گر نماند از دیو وز مردم اثر / از سر یک قطره باران در گذر
بحر کلی چون بجنبش کرد رای / نقشها بر بحر کی ماند به جای	لیکن از عشقم ندارم آگهی / هم دلی پرعشق دارم هم تهی
قدر نه نو دارد اینجا نه کهن / خواه اینجا هیچ کن خواهی مکن	گر بسی بینی عدد، گر اندکی / آن یکی باشد درین ره در یکی
فانیی یا باقیی یا هر دوی / یا نه ای هر دو تویی یا نه تویی	ور به چشم عقل بگشایی نظر / عشق را هرگز نبینی پا و سر
عاقبت اندیش نبود یک زمان / در کشد خوش خوش بر آتش صد جهان	در میانی یا برونی از میان / بر کناری یا نهانی یا عیان
هر نفس اینجا چو تیغی باشدت / هر دمی اینجا دریغی باشدت	مغز بیند از درون نه پوست او / خود نبیند ذره‌ای جز دوست او
صد هزاران مرد گم گردد مدام / تا یکی اسرار بین گردد تمام	کس درین وادی به جز آتش مباد / وانک آتش نیست عیشش خوش مباد
چون بسی باشد یک اندر یک مدام / آن یک اندر یک، یکی باشد تمام	تو نه کار افتاده‌ای نه عاشقی / مرده‌ای تو، عشق را کی لایقی
هر چه زد توحید بر جانش رقم / جمله گم گردد از و گم نیز هم	نیست آن یک کان احد آید تو را / زان یکی کان در عدد آید تو را
گوید اصلا می‌ندانم چیز من / وان ندانم هم ندانم نیز من	هر که در دریای کل گم بوده شد / دایما گم بوده‌ آسوده شد
لاجرم بس ره که پیش آمد پدید / هر یکی بر حد خویش آمد پدید	گر بریخت این جمله تن‌ها به خاک / موی حیوانی اگر نبود چه باک
دل درین دریای پر آسودگی / می‌نیابد هیچ جز گم بودگی	در میان خونت باید آمدن / وز همه بیرون‌ت باید آمدن
گر ز اسرار ت شود ذوقی پدید / هر زمانت نو شود شوقی پدید	از بن هر موی این کس نه به تیغ / می‌چکد خون می‌نگارد ای دریغ
هر نفس اینجا چو تیغی باشدت / هر دمی اینجا دریغی باشدت	گر دو عالم شد همه یک بار نیست / در زمین ریگی همان انگار نیست
عود و هیزم چون به آتش در شوند / هر دو بر یک جای خاکستر شوند	

دوستی، محبت، دوستی گرفتن	۱	گبر
عصای سبکی که به دست گیرند.	۲	ترگ
بی خردی، کم عقلی، نادانی	۳	پتک
طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح	۴	کوس
نزدیک به هم، در کنار هم	۵	خوالیگر
چکش بزرگ فولادین، آهن کوب	۶	برزیگر
نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می شود و معمولاً درویشان آن را به دست می گیرند.	۷	گرته برداری
بی شرمی، بی حیایی	۸	بیرنگ
برزگر، دهقان، کشاورز	۹	تعلیمی
کلاه خود	۱۰	منتشا
با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری	۱۱	وقاحت
معلوم، تعیین شده	۱۲	سفاهت
طبل	۱۳	صافی
اعتراف کننده، اقرار کننده	۱۴	صلاح
آشپز	۱۵	موالات
همسو، هم عقیده، موافق	۱۶	مودت
نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین بر کاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می کند، طرح اولیه	۱۷	مقرّر
پاک، بی غش، خالص	۱۸	مقرّر
صواب و درست	۱۹	متّفق
نوعی جامه جنگی، خفتان	۲۰	متقارب

## لقمه نوزدهم؛ آرایه های ادبی (هذقیقه)

- ۱- آرایه های «مجاز، ایهام، حسن تعلیل و استعاره» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟
- (الف) به خون از نعمت الوان قناعت کن که مشک تر / به خون خوردن شد از ناف غزالان ختن پیدا  
 (ب) زمین قابل اگر بهر فکر می طلبی / ز پیش مصرع ما بیش تر شود پیدا  
 (ج) غنچه دلگیر ما را برگ شکر خند نیست / ای نسیم عافیت، شبگیر کن از کوی ما  
 (د) تا دور از آن لب شکرین همچو نی شدیم / ترجیع بند ناله بود بندبند ما
- (۱) ب، الف، ج، د      (۲) ب، د، الف، ج      (۳) ج، الف، د، ب      (۴) ج، د، ب، الف

### ۲- در همه ابیات، آرایه «تشبیه و استعاره» یافت می شود؛ به جز:

- (۱) پرده بردار ای قمر پنهان مکن تنگ شکر / تا بر سیمین تو احوال ما زرین کند  
 (۲) مشک و عنبر گر ز مشک زلف یارم بو کند / بوی خود را واهلد در حال و زلفش بو کند  
 (۳) تنگ شکر شود همه کام و دهان من / چون دل خیال آن بت شیرین دهان کند  
 (۴) چنگ را در عشق او از بهر آن آموختم / کس نداند حالت من ناله من او کند

### ۳- آرایه های مقابل همه ابیات کاملاً درست است؛ به جز:

- (۱) گر تو زنی تیغ هلاکم به فرق / فرق من و خاک کف پای تو (جناس تام، تشبیه)  
 (۲) گر تو خواهی که یکی را سخن تلخ بگویی / سخن تلخ نباشد چو برآید به دهانت (اغراق، حس آمیزی)  
 (۳) زان زلف و رخ، شام و سحر، در کفر و دین بردم به سر / ز ناربندی را نگر تسیح خوانی را ببین (جناس ناهمسان، تضاد)  
 (۴) نه من انگشت نمایم به هواداری رویت / که تو انگشت نمایی و خلاق نگرانت (ایهام، کنایه)

### ۴- آرایه های بیت زیر کدام اند؟

«چو راز من بر هر کس فرو می خواند / سرشک دیده از این رو ز چشم من بفتاد»

- (۱) ایهام، حسن تعلیل، استعاره، ایهام تناسب  
 (۲) ایهام، مجاز، مراعات نظیر، تشخیص  
 (۳) ایهام تناسب، تشبیه، حسن تعلیل، کنایه  
 (۴) اغراق، ایهام، استعاره، حسن تعلیل

پاسخ هدهد	عذر آوری	
عشق روی گل بسی خارت نهاد / کارگر شد بر تو و کارت نهاد گل اگر چه هست صاحب جمال / حُسن او در هفته ای گیرد زوال عشق چیزی کان زوال آرد پدید / کاملان را آن ملال آرد پدید خنده گل گرچه در کارت کشد / روز و شب در ناله زارت کشد در گذر از گل که گل هر نوبهار / بر تو می خندد نه در تو شرم دار	گفت بر من ختم شد اسرار عشق / جمله شب می کنم تکرارِ عشق باز گویم هر زمان رازی دگر / در دهم هر ساعت آوازی دیگر من چنان در عشق گل مستغرقم / کز وجود خویش محو مطلقم در سرم از عشق گل سودا بس است / زانکه مطلوبم گل رعنا بس است	نماد عاشقان سطحی و خوشگذران است و به صورت نمادین کسانی را نشان میدهد که اهل ادعایند نه عمل.
سلطنت را نیست چون سیمرغ کس / زانکه بی همتا به شاهی اوست و بس شاه آن باشد که همتا نبودش / جز وفا و جز مدارا نبودش شاه دنیا گر وفاداری کند / یک زمان دیگر گرفتاری کند هرکه باشد پیش او نزدیک تر / کار او بی شک بود تاریک تر شاه دنیا فی المثل چون آتش است / دور باش از وی که دوری زو خوش است	گفت من از شوق دست شهریار / چشم بستم ز خلق روزگار من کجا سیمرغ را بینم به خواب / چون کنم بیهوده سوی او شتاب؟ زقه ای از دست شاهم بس بود / در جهان این پایگامم بس بود من اگر شایسته سلطان شوم / به که در وادی بی پایان شوم روی ، آن دارد که من در روی شاه / عمر بگذارم خوشی این جایگاه	نماد درباریان (=دلبستانان به قدرت) است که میکوشند هرچه بیشتر خود را به شاه نزدیک کنند و همه افتخار آنان تقرب و نزدیکی به شاه است.
خانه نفس است خلد پرهوس / خانه دل مقعد صدق است و بس حضرت حق است دریای عظیم / قطره خرد است جنات التعمیم قطره باشد هرکه را دریا بود / هرچه جز دریا بود سودا بود چون به دریا می توانی راه یافت / سوی یک شبنم چرا باید شتافت؟ هرکه داند گفت با خورشید راز / کی تواند ماند از یک ذره باز	چون بدل کردند خلوت جای من / تخت بند پای من شد پای من عزم آن دارم کزین تاریک جای / رهبری باشد به خلدم راهنمای من نه آن مردم که در سلطان رسم / بس بود اینم که در دروان رسم کی بود سیمرغ را پروای من / بس بود فردوس عالی جای من من ندارم در جهان کار دگر / تا بهشتم ره دهد باری دگر	نمونه مردم متظاهر و خودشیفته و نماد کسانی که فقط به فکر بهشت یا به فکر پاداش بهشت هستند.

### نکته چهارم:

#### مفهوم کدام بیت با سایر ابیات ، تفاوت دارد؟

- ۱) دل گشایی نبود آن چه ز صحرا یابی / این متاعی است که در گوشه تنها یابی
- ۲) به قاف عزلت از آن رفته ایم چون عنقا / که ما شکار پری زاد در نظر داریم
- ۳) قاف تا قاف جهان آوازه من رفته است / گرچه چون عنقا ز چشم خلق پنهان مانده ام
- ۴) سر به جیب خویش بردم در گریبان یافتم / نکهتی کز یوسف گل پیرهن می خواستم

	هزار نقش خوشم داد چرخ و تا دیدم / قلم گرفت و خط سهو بر تمام کشید
	پیش جمعی که نمودند قیامت را نقد / صبح محشر نفس بازپسین است اینجا
	ز جام عشق تو خواجه چنین که مست افتاد / به روز حشر سر از خاک بر کند مخمور
	چون شیر مادر است مهیا اگر چه رزق / این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است
	کشتی تدبیر ما طوفانی حکم قضاست / جز دم تسلیم اینجا لنگری در کار نیست
	کف آبی به دست خویش تا ممکن بود خوردن / غبار آلوده منت مکن از کوزه آب خود
	به جان دوست که هم در نفس برافشانیم / اگر چنان که کند امتحان به جان ما را
	با تیر بلا چون هدفم روی گشاده / گر کوه شود درد غم عشق گران نیست
	که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق / دروغ گفت گر از خویشتن خبر دارد
	کاری اگر ز صورت بی معنی آمدی / می بود دلبری خم زلف بریده را
	در کشور این زهد فروشان نتوان یافت / یک صومعه کان راه به بتخانه ندارد
	از زلیخای جهان بگریز تا هر جا دریست / بی کلید سعی چون یوسف به رویت وا شود
	هر کس که گرفتار نگردد به کمندی / در قید غمت حال گرفتار نداند
	هست در شرع محبت رسم و آیین دگر / خوردن خون جایز است و دم زدن دستور نیست
	تا نیک ندانی که سخن عین صواب است / باید که به گفتن دهن از هم نگاهی

نکته پنجم:

۵- مفهوم منظومه زیر ، از کدام بیت دریافت می شود ؟

«ماه / روشنی اش را / در سراسر آسمان می پراکند / و لگه های سیاهش را برای خود نگه می دارد!»

(۱) پاکیزه روی را که بود پاکدامنی / تاریکی از وجود بشوید به روشنی

(۲) مایه عشق توست چون او حاصل است / شاید از عمری زیان می آیدم

(۳) نمی باشم زیان خواه کسی چون شمع در محفل / اگر باشم زیان خویش و سود دیگران باشم

(۴) غیر غم حاصل ندیدم ز آشنایی های تو / وین غم دیگر که از بیگانگان می دانیم

بهرام	۱	هنگام چاشت، نزدیک ظهر
کیوان	۲	خوش اندام
اخترسعد	۳	هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود. خوشا، آفرین، شگفتا
چریغ آفتاب	۴	ویژگی نوعی عقرب بسیار سمی که دمش روی زمین کشیده می‌شود.
چاشتگاه	۵	صاحب جمال
شبگیر	۶	دارای نشان پیامبری
جرّاره	۷	سیّارهٔ زُحل
گرزه	۸	چلهٔ کمان
غاشیه	۹	سیّارهٔ مشتری
زه	۱۰	طلوع آفتاب، صبح زود
زهی	۱۱	سیّارهٔ مریخ
زه آب	۱۲	درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنی تیره و سیاه
مصاحبت	۱۳	درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن نیزه، تیر، زین اسب و مانند آن‌ها می‌ساختند.
مظاهرت	۱۴	سوره‌ای در قرآن، یکی از نام‌های قیامت
معاشرت	۱۵	سحرگاه، پیش از صبح
آبنوس	۱۶	هم‌نشینی، هم‌صحبتی
عود	۱۷	ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک
خدنگ	۱۸	خوش بو
قسیم	۱۹	درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.
جسیم	۲۰	آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد؛ جای تراویدن آب در چشمه و مانند آن؛ مجازاً اشک
نسیم	۲۱	ارتباط، دوستی، رفت و آمد داشتن با کسی
وسیم	۲۲	یاری کردن، پشتیبانی

اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنگ (به ویژه سرخ و سفید) است	۱	کمیت
اسب تندرو	۲	سمند
اسب	۳	ابرش
اسبی که رنگش مایل به زردی باشد	۴	توسن
اسب سرکش	۵	نوند
اسب سرخ مایل به سیاه	۶	تازی
اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک	۷	باره / بارگی

 dralirezajaafari

 [www.dralirezajaafari.ir](http://www.dralirezajaafari.ir)

 09910417520

## دکتر علی رضا جعفری

رتبه ۴۵ کنکور سراسری ۹۰

مؤلف هفت خان آرایه های ادبی خیالی سبز

مدرس رتبه های ۵ و ۶ و ۸

و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۸ و ۳۰ و ...